



در خیره ز رور

(مروری بر جبرگرای در شعر فارسی از عصر فردوسی تا حمله مغول)

تألیف: مرمر حسامی

با مقدمه دکتر اصغر دادبه





بنام خداوند جان و



تقدیم بہ یاوران ہمیشگی زندگی ام: مادرم، ہمسرم و دو نور دیدہ ام سپرو سیاوش

درخیره زرواز

تأملی در تقدیرگرایی زروانی در ادبیات فارسی
(از عصر فردوسی تا حمله مغول)

مرمر حسامی

با مقدمه دکتر اصغر دادبه



انشادات آفرین کتاب



عنوان و نام پدیدآور:

در جنبه زُروان (تأملی در تقدیر گزایی زُروانی در ادبیات فارسی از عصر فردوسی تا حمله مغول) مرمر حسینی با مقدمه دکتر اصغر دلخواه ویرایش محسن عموشاهی.

١٦٠ ص ١٤١: ٢١٤ س ٢

١٢٤

یادداشت:

تأملی در تقدیرگرایی زروانی

تأملی در تقدیرگرایی زروانی در ادبیات فارسی (از عصر فردوسی تا حمله مغول).

Realism in literature

Fate and fatalism in literature

قضا و قلم

Fate and fatalism

جبر و اختیار در ادبیات

Free will and determinism in literature

چهر و اختصار

Free will and determinism

زُرَوانی‌گری در ادبیات

Zurvanism in literature

زُرَوانی مَری

Zurvanism

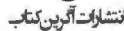
دادبه، علی اصغر، ۱۳۲۵-، مقدمه نویسنده

PIR 1.1.1

AG-1431

APF-187

شماره کتابشناسی ملی:



info@agrinetab.ir



www.agrinketab.ir



<https://t.me/agrinketab>



MM. YF4Y - .9363477111



در جنبه زُروان (تأملی در تقدیرگرایی زُروانی در ادبیات فارسی از عصر فردوسی تا حمله مغول)

مؤلف: مرمر حسامی

مقدمه: دکتر اصغر دادپه

ویرایش: محسن عموشاهی

ناشر: آگرین کتاب

شایک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۳۷۴-۰۶-۳

نویت چاپ: اول - ۱۴۰۰

شمارگان : ۳۰۰ نسخه

© حق نشر برای ناشر محفوظ است

فهرست

۷.....	سخن ناشر.....
۱۲.....	درآمد: تقدیر گرایی و تجلی آن در شعر فارسی/ دکتر اصغر دادبه.....
۱۸.....	پیش گفتار.....

تقدیر و تقدیر گرایی ۴۰-۲۷

۲۹.....	۱. واژه شناسی تقدیر.....
۳۰.....	۲. تقدیر گرایی (فاتالیسم).....
۳۱.....	۳. تقدیر گرایی در اصطلاح فلسفه و کلام.....
۳۴.....	۴. واژه های دال بر مفهوم «تقدیر» در زبان فارسی.....
۳۴.....	۵. دلالت های زبانی و معناشناسی در مورد تقدیر.....
۳۸.....	۶. بخت.....

تقدیر و زمان ۵۳-۴۱

۴۱.....	۱. دیدگاه قدما نسبت به زمان.....
۴۳.....	۲. دیدگاه های جدید درباره زمان.....
۴۴.....	۳. دیدگاه متفکرین اسلامی در باب زمان.....
۴۴.....	۴. زمان اساطیری.....
۴۶.....	۵. زُروان، خدای زمان.....

تاریخچه تقدیر گرایی ۶۰-۵۴

۵۴.....	۱. ریشه های تقدیر گرایی در شرق.....
۵۵.....	۲. تقدیر گرایی در آیین زُروانی.....
۵۶.....	۳. تقدیر گرایی در آیین مهری/میتراپی.....
۵۶.....	۴. تقدیر گرایی در آیین زرتشتی و دوره ساسانی.....
۵۹.....	۵. پس از اسلام.....
۵۹.....	۶. چگونگی انتقال باورهای زُروانی به دوره های بعد.....

جبر و اختیار ۶۶-۶۱

۶۳.....	۱. جبر.....
۶۳.....	۲. قائلین به جبر مطلق.....
۶۴.....	۳. قائلین به جبر نسبی.....
۶۴.....	۴. اختیار گرایی.....

۵. تفویض گرایی معتزله..... ۶۵
۶. علل و ریشه‌های اجتماعی تقدیرگرایی..... ۶۵

تقدیرگرایی در شعر و اندیشه ادیبان ۶۷-۷۵

وضعیت اجتماعی و ادبی ایران در قرون اولیه اسلامی ۷۶-۸۴

۱. نهضت شعوبیان..... ۷۷
۲. قیام ابو مسلم مرادی..... ۷۸
۳. قیام‌های نظامی و دینی..... ۷۹
۴. تشکیل حکومت طاهری..... ۸۰
۵. تشکیل سلسله صفاری..... ۸۱
۶. وضع دینی ایران در قرن اول تا سوم..... ۸۲

اوضاع اجتماعی و ادبی در قرون چهارم تا ششم ۸۵-۱۰۴

۱. سلجوقیان..... ۸۶
۲. وضع اجتماعی در قرن‌های پنجم و ششم..... ۸۷
۳. جریان‌های دینی تأثیرگذار در قرن‌های پنجم و ششم..... ۹۱
۴. فرقه اسماعیلیه..... ۹۲
۵. فرقه و مذهب شیعه اثناعشری..... ۹۴
۶. فرقه صوفیه..... ۹۵
۷. تعصب و مناقشات..... ۹۷
۸. حکما و اندیشمندان مشهور قرون پنجم و ششم..... ۹۹
۹. علوم بلاغی و کلامی..... ۱۰۱
۱۰. اوضاع فرهنگی قرون اولیه تا حکومت ترکان و جریان تقدیرباوری..... ۱۰۴

رد پای تقدیرباوری در آثار فردوسی، سنایی، نظامی، منوچهری و فروغی ۱۰۵-۱۶۰

۱. تقدیرباوری در آثار ادیبان..... ۱۰۷
۲. تقدیرباوری در شاهنامه حکیم فردوسی..... ۱۱۰
۳. تقدیرباوری در پنج گنج حکیم نظامی..... ۱۲۳
۴. تقدیرباوری در آثار حکیم سنایی..... ۱۳۷
۵. تقدیرباوری در اشعار منوچهری دامغانی و فرخی سیستانی..... ۱۴۸

سخن آخر ۱۵۳

منابع ۱۵۵



سخن ناشر

تقدیر یا سرنوشت (Fate)، از جمله موضوعات مورد بحث در حوزه اخلاق، کلام و فلسفه است که در ادبیات نیز قابل پیگیری است. این نوع نگاه به جهان هستی و باور به «تقدیر گرایی» که ریشه در تمدن و گذشته تاریخی این جامعه دارد، تفاوت‌هایی آشکار در روش زندگی، عقاید، نمادها و باورهای ما در مقایسه با سایر ملل را به همراه داشته است. آدمی در انجام بسیاری از کارهای خود، وجود اراده آزاد را می‌پذیرد؛ با این حال، زمانی که به رغم تمهیدات گوناگون نمی‌تواند از رخداد پیشامدی تلخ پیش‌گیری کند، متوسل به تقدیر می‌شود.

اگر ادبیات را چکیده تاریخ یک ملت بدانیم، در خواهیم یافت که نگاه «تقدیر گرایی»، خلق الساعه نیست و قدمتی به دیرینگی عمر بشر دارد. اهمیت این نوع نگاه در آثار ادبی فارسی زبان از ابتدا تا امروز، از جهاتی به مسائل جامعه‌شناختی بازمی‌گردد و تأمل در این باب، گویای عکس‌العمل‌های تاریخی ملت ما به حوادثی است که قرن‌ها بر او گذشته و حتی می‌توان ادعا کرد که راه را برای پیش‌بینی رفتار این قوم در آینده هموار می‌سازد. عنوان این اثر - **در چنبره زُروان** - از جهاتی یادآور همین مفهوم و باور دیرپاست. ساکنان مشرق زمین و به ویژه قوم دیرین آریایی، اعتقاد به گرفتار بودن در دایره زمان و بیهوده بودن کوشش برای رهایی از این چنبره و دام را، قرن‌ها و بلکه هزاره‌هاست که در گوشه‌ای تاریک از ذهن خود به همراه دارند. این تفکر که انسان در چنبر و چنگال نیروی مهیبی به نام سرنوشت و زمان اسیر است و قدرت تغییر کنش‌ها و تقدیر خود را ندارد، منتج به نگاهی تلخ‌اندیش و پوچ‌گرا می‌شود که گاه این ملل متمدن و خلاق را در اوج مسیر پویایی و ترقی، از حرکت باز داشته است.



در دنیای معاصر، پیشرفت‌های دانش زبان‌شناسی و روش‌های نوین تفسیر متون، این امکان را فراهم ساخته تا واکاوی واژگان و مفاهیم کلیدی با ظرافت‌های بیش از پیش مورد اهتمام قرار گیرد. بر پایه نظریات نوین نقد ادبی همچون نظریه ساختارگرایی و تحلیل گفتمان، تجزیه و تحلیل زبان در کاربرد آن است و مفهوم متن نمی‌تواند به توصیف صورت‌های زبانی مستقل از اهداف و کارکردهای تأویل‌گرایانه و هرمنوتیک منحصر شود. در هر متن، واژه‌هایی به عنوان «واژه‌های نشان‌دار» شناسایی می‌شوند که از معنای لغوی اولیه خود گذر می‌کنند و حامل بار فرامعنایی می‌شوند.

بانگاه به بسامد بالای واژه‌هایی همانند «بخت» در آثار و نوشته‌های بسیاری از چکامه‌سرایان و نویسندگان، این واژه‌ها باید به عنوان واژه‌هایی «نشان‌دار» در نظر گرفته شوند که ریشه در ناخودآگاه و ایدئولوژی گویندگان آن‌ها دارند. پدیده ریشه‌دار تقدیر و تقدیرگرایی (Fatalism) را می‌توان در گستره‌های گوناگون مورد بحث قرار داد، اما در این آفریده تنها درباره رد پای تقدیرگرایی در حوزه ادبیات پارسی و تأثیرپذیری اندیشمندان، شعرا و نویسندگان ایرانی از آن، ملاحظات و بررسی‌هایی نمایانده شده است.

بررسی این واژه‌ها در سطحی بالاتر از متن، دریافت جدید و نوینی از متن به خواننده خواهد داد که در آن ناخودآگاه شاعران و اندیشمندان مورد بحث ما را که پشت پرده تفکرات مختلفی چون اشعری‌گری یا اعتزال‌گرایی پنهان شده، نمایان می‌کند. همچنین با این دیدگاه به متن، بسیاری از به‌ظاهر تعارضاتی که در متن و اندیشه شاعران زبان پارسی رخ می‌نماید، قابل روشن‌گری و بازگفت است.

این کتاب با کالبدشکافی تاریخی مفهوم تقدیرگرایی، در واقع یک آسیب‌مهم فرهنگی را در اعماق باورهای ایرانیان نشانه گرفته است؛ آسیبی که مانع از تعمیم تجربه‌اگرستانسیالیسم (اصالت وجود) و اومانیسیم (انسان‌گرایی) اروپای پس از دوره نوزایی و روشننگری در ایران می‌شود و دیوار سترگی را در مقابل فهم دنیای مدرنیته برافراشته است.

بر پایه باور طرفداران اصالت وجود (اگرستانسیالیست‌ها)، زندگی (به‌خودی‌خود) بی‌معناست، مگر آنکه آدمی با آگاهی و اراده خود به زندگی خویش معنا دهد. این بدین مفهوم است که ما ابتدا به نوعی خودآگاهی می‌رسیم و سپس تصمیم می‌گیریم که به زندگی خود معنا دهیم. فلسفه اومانیسیم و انسان‌گرایی نیز شالوده فرهنگ و فلسفه بعد از نوزایی و روشننگری در غرب است که بر اساس آن، انسان میزان تمامی ارزش‌ها و فضایل از جمله حق و حق‌گرایی است.

اومانیسم به عنوان یک جنبش فلسفی و ادبی، یکی از بنیان‌های اساسی فرهنگ دوره مدرنیته را تشکیل می‌دهد. این جنبش، سرشت انسانی و علایق طبیعت آدمی را میزان همه چیز قرار می‌دهد. پایه‌گذاران اومانیسم در صدد بودند روح آزادی و خودمختاری انسان را که در قرون وسطی از دست داده بود، دیگر بار از طریق ادبیات کلاسیک به او باز گردانند تا بتواند طبیعت و تاریخ را قلمرو حکومت خود سازد و بر آن مسلط شود.

فلسفه و ادبیات اگزیستانسیالیسم و اومانیسم غربی، دقیقاً در نقطه مقابل فرهنگ و فلسفه تقدیرگرایی شرقی قرار می‌گیرند. در رویکرد تقدیرگرایانه، همه چیز در بیرون آدمی برای او تعیین شده است و آغاز و پایان حیات آدمی در یک قاب از پیش تعریف شده و فارغ از اراده او رقم خورده است.

اعتقاد آدمی به تقدیرگرایی و سرنوشت، ذهن پرسشگر او را تخدیر کرد تا علت همه رخدادها و روندها را به طالعی آسمانی منتسب سازد. بدیهی است انتساب علل تمامی وقایع به عوامل فراطبیعی، ریشه در جهل و ناتوانی آدمی دارد. در سیر تطور تاریخی، هر قدر آدمی به آگاهی نائل شود و از توانمندی‌های بیشتری برای پیش‌بینی و پیشگیری و یا هدایت رویدادها برخوردار باشد، به همان میزان بر منطق و عقلانیت تکیه خواهد زد و از تقدیرگرایی فاصله می‌گیرد.

باور عمیق فرهنگی ایرانیان به تقدیر و سرنوشت محتوم، نه تنها آنان را از ضرورت ساختن آینده و برنامه‌ریزی به دور ساخته است، بلکه مستعد آن شده‌اند تا در برابر هر نوع ظلم و اجحاف و شداید زندگی نیز سر تسلیم فرود آورند. این پندار (تقدیرگرایانه)، از آن رو است که نقش خرد جمعی و اراده عمومی خود را در آینده‌ای بهتر مؤثر نمی‌بینند. این نگاه جبرگرایانه فرهنگی، شجاعت نقد، تحمل تکثر آرا و مشارکت در تغییر سرنوشت را به شدت هدف گرفت.

اما باید اذعان کرد همه اندوخته‌های تاریخ فرهنگی و ادبیات ایرانیان، به این آسیب و فقر فرهنگی (یعنی در تقدیرگرایی مطلق) متوقف نمی‌شود. چنین توصیفی از تاریخ فرهنگی و ادبیات ایرانیان، حاوی تمامیت حقیقت ادبیات ایران زمین نیست. به طور یقین، نمونه‌ها و مصادیق فراوانی در فرهنگ باستان و معاصر ایران یافت خواهد شد که در گفتمان مغلوب قرار گرفته است و باید از حاشیه به صدر آید. در فرهنگ و ادبیات ایرانیان کهن و معاصر، داستان‌ها، حکایت‌ها، اشعار، ضرب‌المثل‌ها و اسطوره‌های فراوانی می‌توان یافت که بر اراده آدمی در تعیین سرنوشت خود تأکید دارد.



ما برای ایجاد یک جهش فرهنگی در این سرزمین، نیازمند نگاهی عمیق‌تر به ریشه‌های خودباوری، اراده‌گرایی، اختیارگرایی، مقاومت در برابر دشواری‌ها، امکان تغییر مسیر تاریخ و توان ساختن آینده بهتر هستیم. باید بیاموزیم که چگونه نسل‌های آینده را مبتنی بر نیمه پنهان فرهنگی خود که حاوی اراده تحول‌بنیادی است، تربیت کنیم.

هست‌های تقدیرگرایانه فرهنگ تاریخی یک ملت، الزاماً به معنای بایدها نیستند. از هست‌ها نباید به بایدها رسید. پیش از تدوین بایدها، شایسته است به نقد کاستی‌های فرهنگ دیرپای ایران اهتمام ورزیم. بدون تردید، فرهنگ و ادبیات ایران‌زمین دو سویه جبر و اختیار یا «تقدیرگرایی» و «اراده‌گرایی» را باهم دارد؛ اما هژمونی فرهنگی و سیاسی قدرت‌های استبدادی در دوره‌های مختلف، جلوه‌های تقدیرگرایی فرهنگ را بر صدر نشاند و سرمایه‌های فرهنگی اراده‌گرایی را به حاشیه راند.

تحلیل‌های این کتاب، نشان می‌دهد یک مفهوم (همانند تقدیرگرایی) صرف‌نظر از درستی یا نادرستی معنا و کاربردهای آن، چگونه در یک سیر تاریخی و در بستر فرهنگی استمرار می‌یابد و سپس در کاروان ادبیات و از میان بسترهای سیاسی، خود را در سرزمین فرهنگی نسل‌های بعدی می‌نمایاند. فرهنگ تقدیرگرایی از آیین زُروانی به میترایی و از آنجا به آیین زرتشتی و سپس در آیین اسلام کماکان خود را بازتولید کرد.

در فلسفه و کلام اسلامی نیز پیروان اشاعره (سنت گرایان نقلی و جبرگرا) در برابر معتزله (منطق‌گرایان عقلی و اختیارپسندان) قرار گرفتند. چنین پیشینه‌ای در فرهنگ ایران باستان و پس از اسلام، نشان می‌دهد که از چه روی آهنگ رشد و توسعه در این مرزوبوم چنین سُست و بی‌جوش و خروش به پیش می‌رود. آنگاه که اندیشه ملّتی در سیاه‌چاله تقدیر و نیروهای مبهم و فراطبیعی گرفتار می‌آید، بدیهی است که موتور حرکت آن بخش زیادی از توان خود را باید صرف خنثی‌سازی نیروی بازدارنده این باورها کند.

این اثر به سیاق سنت رایج مفهوم کاوی و تاریخ‌پژوهی، به نشانگان و مشترکات تاریخی مفهوم تقدیرگرایی در بخش‌هایی از ادبیات ایرانیان می‌پردازد. بدیهی است این مطالعه پژوهشی نیز از منظر تحلیل گفتمانی همانند سایر پژوهش‌های نظری به مطالعات تکمیلی نیاز دارد؛ مطالعاتی که متأثر از رویکرد تحلیل گفتمان با استمداد از دیرینه‌شناسی گسست‌های تاریخی، این مفهوم را نشان دهد و متعاقباً به کمک تبارشناسی به سراغ رگه‌های سیاست و قدرت در شکل‌گیری گفتمان‌های غالب و مغلوب بپردازد تا تصویری دقیق از فراز و فرودهای تاریخی مفهوم تقدیرگرایی را در متون و ادبیات شرقی خاصه ایران‌زمین هویدا سازد.

اگر در پی آنیم که یک فرهنگ اصیل تاریخی از چنبرهٔ باور به تقدیرگرایی رهایی یابد، بدون تردید باید علاوه بر رویکرد تاریخ‌پژوهشی متعارف، نگاهی دیرینه‌شناسانه و تبارشناسانه به آن داشت.

«ایران» اندیشمندان، شاعران و نویسندگان پُرشماری در کارنامهٔ فلسفی و ادبی خود دارد که از تقدیرگرایی مطلق عبور کرده‌اند و با پژوهش در آثار آنان می‌توان رگه‌های اراده‌گرایی و باور به امکان تغییر سرنوشت را نیز استخراج کرد؛ یعنی همان گفتمان مبتنی بر آگاهی، آزادی و ارادهٔ تحول‌آفرینی که در ساختارهای سیاسی، مغلوب هژمونی فرهنگی قدرت‌های حاکم شده‌اند.

کتاب پیش‌رو، آموزه‌های فرهنگی ارزشمندی را از اعماق تاریخ بیرون می‌کشد و در هنگامه‌ای آن را ارزانی مخاطبان می‌دارد که بیش از هر زمانی نیازمند ظرایف آن هستند. امید است این اثر که به قلم فرهیختهٔ گرامی سرکار خانم «دکتر مرمر حسامی» دانش‌آموختهٔ دکترای زبان و ادبیات پارسی به نگارش درآمده و به درآمدی به قلم آقای «دکتر اصغر دادبه» (استاد زبان و ادبیات فارسی و چهرهٔ ماندگار عرصهٔ ادبیات عرفانی و فلسفهٔ اسلامی در دومین همایش چهره‌های ماندگار) مزین شده است، مورد توجه زبان‌دوستان و علاقه‌مندان به فرهنگ و ادب این سرزمین قرار گیرد.

انتشارات آگرین کتاب



درآمد: تقدیرگرایی و تجلی آن در شعر فارسی

به قلم دکتر اصغر دادبه

(استاد زبان و ادبیات فارسی و چهره ماندگار عرصه ادبیات عرفانی و فلسفه اسلامی)

تقدیرگرایی، قضا و قدر، به حوزه نظریه جبرگرایی وابسته است. بر طبق نظریه جبر، خدا که توانایی بی کران دارد و قدرت مطلق است، آفریننده آدمی و کردارهای ارادی و غیرارادی اوست و به تعبیر حکیم عمر خیام، کار آدمی بر طبق رای او و به دست او انجام نمی پذیرد، درست چونان اندازه عمر و مقدار روزی (رزق) که آن دو نیز به دست آدمی و به اختیار او نیست:

چون روزی و عمر بیش و کم نتوان کرد دل را به کم و بیش دژم نتوان کرد
کار من و تو چنانکه رای من و توست از موم به دست خویش هم نتوان کرد

این که کارهای غیرارادی مثل تعیین اندازه عمر و مقدار روزی (= تقدیر) تا فی المثل ضربان قلب به اراده و اختیار آدمی انجام نمی شود، بدیهی است. مشکل از آنجا آغاز می شود که کارهای ارادی هم به اختیار و اراده انسان صورت نپذیرد؛ که اگر چنین باشد و رویدادهای جهان از آغاز تا پایان تعیین شده باشد (= قضا)، و در زمان ها و مکان های مختلف به تدریج روی دهد (= قدر)؛ دیگر «مسئولیت» چه معنا تواند داشت؟! زیرا آدمی آنگاه مسئول است که بتواند کاری را به اراده و اختیار خود انجام بدهد به ترک آن گوید و انجام ندهد.

معمای مسئولیت، موجب ظهور نظریه «تفویض» گردید. نظریه تفویض اعلام می کند که خداوند آدمی را آفرید و توانایی انجام دادن کارهای ارادی او را به او وا گذاشت تا با توانایی خود به انجام دادن کارهای ارادی خود پردازد و با انتخاب کاری در میان کارها و راه و روشی در میان راه و روش ها - که از آن به اختیار تعبیر می شود - مسئولیت انتخاب (= اختیار) خود را بپذیرد و در پیشگاه حق «مسئول» کردارهای نیک و بد خود باشد.

چنین است که «جبر» در کار نیست و کردارهای ارادی انسان به خود انسان بازمی گردد؛ بازگشتی که آن را «قَدَر» می خوانند («قَدَر» چون با «قضا» به کار رود، بخشی از نظریه جبر است و چون در برابر «جبر» قرار گیرد، بخشی از نظریه «تفویض» و بنا به قول رایج، بخشی از نظریه «اختیار» است).

باری، نظریه «تفویض» معمای «مسئولیت» را حل می کند، اما مشکل دیگر و معمایی دیگر را پیش چشم منتقدان مصور می سازد که شاید بتوان گفت گونه ای «ثنویت» است؛ زیرا وقتی پذیریم که آدمی پدیدآورنده کردارهای ارادی خویش است، به آفریدگاری در جنب آفریدگار جهان باور داشته ایم که گرایش به گونه ای «ثنویت» محسوب می شود و در «توحید افعالی» اخلال پدید می آورد. بر بنیاد توحید افعالی، آفریدگاری جز خدای یگانه در کار نیست که «لَا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ». چنین است که پذیرش هر یک از دو نظریه «جبر» و «تفویض» (= اختیار)، معمایی را حل می کند و معمایی را حل نشده باقی می گذارد. راه های میانه هم مشکل گشا نیست. متکلمان اشعری از «کسب» سخن گفته اند و اعلام کرده اند که خدا آفریدگار کردارهای ارادی آدمی است و آدمی، «کاسب» (= کسب کننده) این کردارهاست تا به نظر خود هر دو معما را حل کنند. نظریه کسب، نه تنها معمایی را حل نکرد، بلکه خود نیز به معمایی دیگر تبدیل شد و یکی از شگفتی های علم «کلام» به شمار آمد. متکلمان شیعه امامیه هم که برای یافتن راه میانه جبر و اختیار به تفسیر حدیث امام صادق (ع) «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ» پرداختند، تفسیرهایشان یکسره مشکل گشا نیست.

یکی از برجسته ترین این تفسیرها، تفسیر «خواجه نصیر طوسی» است. بر طبق این تفسیر، کارهای ارادی آدمیان معلول دو علت است: علت بعید که خداست و علت قریب که خود آدمی است و به این ترتیب هم قدرت خدا محدود نمی شود و قانون علت استثناء نمی پذیرد (طبق نظریه تفویض، افعال ارادی انسان استثنائاً آفریده خدا [= علت العلل]، نیست). هم انسان یکسره بی کار و بی اثر در کردارهای ارادی خود به شمار نمی آید و از او سلب مسئولیت نمی شود. نظریه خواجه، اگرچه به ظاهر مشکل گشا می نماید، اما مشکل گشا نیست. صدر المتألهین (ملاصدرا) در «اسفار» از قاعده ای سخن می گوید که آن را در آثار فارابی و ابن سینا نمی یابیم. طبق این قاعده، «توارد دو علت بر معلول واحد شخصی مُحال است». به زبان ساده دو علت بر یک معلول تأثیر نمی نهند، زیرا هریک که نخست تأثیر بگذارد، معلول پدیدار می شود (به تعبیر فلسفی وجوب می یابد) و از علت دیگری نیاز می گردد.



در این موضوع اگر علت بعید (= خدا) نخست تأثیر گذارد و علت قریب (= انسان) را بی اثر سازد، «جبر» چهره می نماید؛ و اگر نخست علت قریب (= انسان) مؤثر افتد و - نعوذ بالله - علت بعید (= خدا) را بی اثر سازد - که البته ممکن نیست -، تفویض به ظهور می رسد و یکی از آن دو معما - مسئولیت یا ثنویت - همچنان حل نشده می ماند. مولوی در دفتر پنجم مثنوی جبری و قدری را به مناظره می نشاند و پس از طرح آرا و نظریه های دو طرف، سخن را این سان به سر می برد:

همچنین بحث است تا حشر بشتر در میان جبری و اهل قدر

نظر مولوی، نظری کاملاً فلسفی است و بیان این معناست که مسائل فلسفی، برخلاف مسائل ایدئولوژیکی، از جمله مسئله «جبر و قدر»، جدلی الطرفین است؛ یعنی هریک از دو طرف جبر را و قدر را، هم می توان اثبات و هم می توان رد کرد. من از این مسائل در مقاله «جبر و اختیار» که در دایره المعارف بزرگ اسلامی به چاپ رسیده، به تفصیل سخن گفته ام و گفته ام اگر از منظری عملی به موضوع بنگریم و به این اصل علمی هم توجه کنیم که «یک چیز اگر نیاز بشر نباشد، پدید نمی آید»، بدین نتیجه می رسیم که نظریه «جبر» و نظریه «اختیار (= قدر)» هم بدان سبب که مورد نیاز بشر بوده که پدید آمده است. بدین معنا که بشر در اوضاع و احوالی خاص به «جبر» نیاز داشته و بدان روی آورده و در شرایطی احساس «اختیار» کرده و به «اختیار» روی آورده است. می توان از این منظر هم به موضوع نگریست.

تجلی تقدیرگرایی در شعر و ادب

شاعران با شعر دو گونه برخورد کرده اند: برخورد ابزاری و برخورد هنری.

۱. برخورد ابزاری: در این گونه برخورد، شعر، ابزار بیان مسائل و معانی دانشی قرار می گیرد که سراینده قصد دارد آن مسائل و مفاهیم را به زبان شعر بیان کند تا تأثیری دیگر بر جای نهد و در خاطرها بماند.

پرداختن منظومه های گوناگون با موضوع های گوناگون، نتیجه چنین نگرشی و چنین برخوردی است؛ از منظومه «نصاب الصبیان» که در آن واژه های عربی به فارسی ترجمه شده تا منظومه پزشکی، سروده حکیم میسری که در آن مسائل دانش پزشکی به نظم آمده است و منظومه «گلشن راز» شیخ محمود شبستری و «مثنوی معنوی» جلال الدین مولوی که هریک به گونه ای با هدف منظوم ساختن مسائل و مباحث عرفانی پدید آمده است، حاصل برخورد ابزاری با شعر است.

این منظومه‌ها هر یک به میزانی دارای ارزش هنری نیز هست. کمترین ارزش هنری معلول موسیقی شعر است که از وزن به بار می‌آید. موضوع هر منظومه نیز تعیین‌کننده است، چنانکه منظومه‌های عرفانی بدان سبب که دارای موضوعی قلبی و عاطفی هستند، در مقایسه با منظومه‌های پزشکی و فلسفی؛ بی‌گمان هم ارزش هنری بیشتری دارند، هم بر مخاطبان تأثیر بیشتری می‌نهند.

گزارش منظوم تقدیرگرایی و مسائل و مباحث مربوط به آن نیز معلول برخورد ابزاری با شعر و استفاده از شعر با هدف بیان منظوم موضوع‌های متعلق به حوزه تقدیرگرایی است. پیش‌تر از گزارشی که مولوی در دفتر پنجم از «جبر و قدر» به دست داده است، سخن گفتم. آن گزارش، نمونه‌ای است از استفاده ابزاری از شعر با هدف منظوم‌ساختن مسائل مربوط به جبر و قدر.

چنین است پاسخ بوذرجمهر، در شاهنامه به پرسش پرسنده‌ای که از او می‌خواهد تا در باب «قضا و قدر» توضیح دهد. بوذرجمهر «بخشش» (= نصیب و قسمت) را در برابر «کوشش» قرار می‌دهد و با ذکر نمونه‌هایی از بهره‌مندی کسی که نصیب و قسمتش، بدون کوشش و تحمل رنج، بهره‌مندی بوده است و بی‌بهرگی و محرومیت کوشنده‌ای که قسمت و نصیبش بهره‌مندی نیست سخن می‌گوید و سرانجام نتیجه می‌گیرد که «از بخشش به کوشش نیایی گذر»؛ با کوشش و سعی از نصیب و قسمت (از آنچه مقدر شده)، گذر ممکن نیست:

دوان و شب و روز با کارکرد	چنین داد پاسخ که جوینده مرد
بجوی اندرون آب او با درنگ	بود راه روزی بر او تار و تنگ
همی گل فشاند بر او بردرخت	یکی بی‌هنر خفته بر تخت بخت
ز بخشش نیایی به کوشش گذر	چنین است رسم قضا و قدر

شیخ محمود شبستری هم در مثنوی «گلشن راز» در تأیید نظریه جبر و نفی قدر، ابزار شعر را و به تعبیر دقیق‌تر ابزار نظم را این گونه به کار می‌گیرد:

ز حد خویشتن بیرون منه پای	مؤثر حق شناس اندر همه جای
وز آنجا باز دان اهل قدر کیست	ز حال خویشتن پرس این قدر چیست
نبی فرمود کو مانند گیر است	هر آن کس را که مذهب غیر جبر است

بدیهی و طبیعی است که بیان موزون و منظوم هر موضوع، در قیاس با بیان غیر موزون و غیر منظوم همان موضوع، حال و هوای دیگر پدید می‌آورد؛ اما آنجا که سخن منظوم،



ابزار بیان آراء و اندیشه‌ها و نظریه‌ها قرار می‌گیرد، هدف گوینده «شعر آفرینی» نیست؛ چنانکه شبستری تصریح می‌کند هدفش شعر گفتن نبوده است و به اصرار دوستان، پاسخ پرسش‌های عرفانی پرسنده را منظوم ساخته:

پس از الحاح ایشان کردم آغاز جواب نامه در الفاظ ایجاز
همه دانند کاین کس در همه عمر ***
نکرده هیچ قصد گفتن شعر

(قافیه کردن «عمر» و «شعر» هم مؤید نظر شیخ است!).

۲. **استفاده هنری:** اگر در «برخورد ابزاری» گوینده در واقع شاعر نیست، بلکه عالمی است که شعر را برای بیان مؤثر مسائل علمی خود به خدمت گرفته است؛ اینجا در «استفاده هنری» از سخن منظوم، گوینده شاعر است و هر آنچه را که از علم و فلسفه می‌داند، در خدمت هنر شاعری قرار می‌دهد. تقدیرگرایی و مسائل مربوط به قضا و قدر و جبر و اختیار نیز برای شاعر و در کار شاعری مشمول همین قاعده است؛ قاعده «همه دانش‌ها و دانسته‌ها در خدمت هنر شعر و کار شاعری».

شعر در معنی «کلام مخیل» و «سخن خیال‌انگیز» دو چهره دارد: چهره ظاهری که از آن به غرض «اولی» تعبیر می‌شود و چهره باطنی که بر آن نام «اغراض ثانویه» نهاده‌اند. غرض ثانوی یا اغراض ثانویه، پیام شاعر یا پیام‌های نانوشته یا ناگفته شاعر است که مخاطب چون به همدلی با شاعر برسد، آن پیام یا پیام‌ها را درمی‌یابد. غرض اولی، پلی است که مخاطب را به اغراض ثانویه می‌رساند. غرض اولی جلوه گاه عادی‌ترین مسائل و معانی تا علمی‌ترین و فلسفی‌ترین معانی و مسائل، از جمله مسائل و معانی حوزه تقدیرگرایی است که نقش پل ارتباطی را ایفا می‌کند. برای روشن شدن موضوع، دو بیت را مقایسه می‌کنم. در بیتی که در بعضی از نسخ شاهنامه ضبط است، چنین آمده:

چنین گفت دستان که دانا یکیست به تقدیر او راه تدبیر نیست

و در بیتی از حافظ چنین:

بر آن سرم که ننوشم می‌وگنه نکنم اگر موافق تدبیر من شود تقدیر

هر دو بیت بر بنیاد عبارتی حدیث گونه که بر اساس یک حدیث شکل گرفته است، سروده شده؛ این عبارت: «الْعَبْدُ يُدَبِّرُ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ» انسان تدبیر می‌کند و خدا تقدیر. پیداست که اگر خط تدبیر آدمی بر خط تقدیر الهی منطبق گردد، آدمی گمان می‌کند که بر طبق

خواست خود عمل کرده است، اما اگر این دو خط بر یکدیگر منطبق نگردد، پیداست که اراده الهی به عمل می‌پیوندد و تدبیر راه به جایی نمی‌برد.

در بیت نخست که شعر ابزار بیان آراء و اندیشه‌هاست، بر این معنی تأکید می‌شود که تدبیر انسان در مقابل تقدیر خدای یگانه فرومی‌ماند و ره به مقصود نمی‌برد. همین! در بیت دوم یعنی سخن حافظ که نمونه اعلای کلام خیال‌انگیز است؛ غرض اولی، نکاتی را که گفتیم پیش چشم می‌آورد و زمینه‌ساز راه بردن به پیام طنزآمیز و انتقادی شاعر می‌گردد.

مخاطب سخن خواجه، زاهدان مردم‌فریب ریاکار هستند که به تقدیر الهی و نظریه جبر باور دارند یا چنین تظاهر می‌کنند و حافظ جای جای در سخن خود با استفاده از باور زاهدان و با روش استدلال جدلی، اعلام می‌کند: اگر آن‌سان که می‌گویید همه چیز در ازل تعیین شده و تدبیر هم در برابر تقدیر کارساز نیست؛ چنین مقرر و مقدر شده است که شما اهل ریا باشید و من اهل رندی و مستی. به همین سبب تدبیر من مبنی بر این که «نوشم می و گنه نکنم» با تقدیر موافق نمی‌شود... حافظ در ابیات مختلف با همین روش پرده از ریاکاری زاهدان برمی‌گیرد و رندانه از رندی خود دفاع می‌کند، این گونه:

مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست که به پیمان‌ه کشی شهره شدم روزالست
و به نقد ریاکاری اهل ریا (زاهدان ریایی، صوفیان ریایی و حافظان ریایی قرآن) می‌پردازد. این سان:
حافظ مکن ملامت رندان که در ازل ما را خدا ز زهد ریا بی‌نیاز کرد

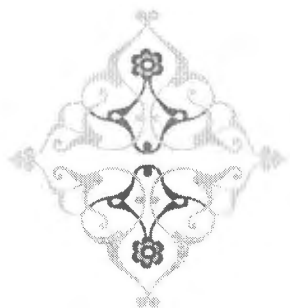
من در مقاله‌ای با عنوان «جبرگرایی حافظ: باور یا ابزار؟»^۱ از «اغراض ثانویه» حافظ در استفاده از نظریه جبر و تعلقات آن سخن گفته‌ام.

در تحقیق حاضر، سرکار خانم دکتر مرمر حسامی به تعبیر خود ایشان «رد پای تقدیرگرایی را در حوزه ادبیات فارسی» دنبال کرده و به تحقیق و پژوهش در زمینه «تأثیرات خود آگاه و ناخود آگاه شعر از این مقوله» پرداخته و از آثار و نتایج آن سخن گفته است؛ موضوعی بسیار مهم که جای تأمل و تحقیق بسیار دارد.

این تأمل و تحقیق نیز در حد خود ارجمند و سودمند است و در آمدمی بر تحقیقات آینده نیز تواند بود. من به خانم دکتر حسامی بابت به ثمر رساندن این پژوهش تبریک می‌گویم و برای ایشان توفیق روزافزون آرزو می‌کنم.

اصغر دادبه

۱. حافظ پژوهی: دفتر دوم، به کوشش کوروش کمالی سروستانی، شیراز، بنیاد فارس‌شناسی، ۱۳۷۸.



پیش‌گفتار

عقاید و باورهای مردم هر جامعه، ریشه در تمدن و گذشته تاریخی آن جامعه دارد و تفاوت در روش زندگی، نوع تفکر، عقاید، نمادها و باورها، جوامع مختلف را از هم متمایز می‌سازد. یکی از موارد پرتکرار در ادبیات فارسی، «تقدیر گرایی» است. نگاهی به سرنوشت امپراتوری‌های کهن آشور، بابل، ماد، مصر و ایران و نیز تأمل در سنگ‌نوشته‌ها، نقاشی‌ها، تندیس‌ها و در دوران متأخر اشعار و دست‌نوشته‌های بازمانده از این اقوام، گویای همین دست‌وپاستگی در چنبره تفکر تقدیر گراست. چندیست از ابیات شاهنامه و بیان علت شکست ایرانیان از زبان سردار این جنگ، تصویر گویایی از این ماجرا به دست می‌دهد:

خردمند و گرد و جهان‌دار بود	که رستم بُدش نام و بیدار بود
به گفتارش موبد نهاده دو گوش	ستاره شمر بود و بسیار هوش
پژوهنده مردم شود بدگمان	دگر گفت کز گردش آسمان
نشاید گذشتن ز چرخ بلند	ز بهرام و زهره‌ست ما را گزند
عطار د به برج دویک‌ر شد دست	همان تیرو کیوان برابر شد دست

تصویر آن نیروی مهیب و مخرب را که از آسمان و فلک مدور بر انسان و مقدراتش حکمرانی می‌کند و او را با کمند خود دست‌وپا بسته و گرفتار کرده است، نه زرتشت توانست از این گوشه تاریک ذهن انسان پاک کند و نه دیگر ادیان و مذاهب! آنچه در این مختصر ارائه شده، بررسی آثار تقدیر گرایی «زروانی» بر روح و اندیشه شاعران ایرانی در بازه زمانی عصر فردوسی تا دوره مغول است.

امکان ارائه تحلیل‌هایی جدید و فرامتنی از متون و اشعار با پیگیری و بررسی این تفکر دیرینه، نشانگر ضرورت و ارزش پژوهش در این حوزه است.

آثار و ابیات بسیاری از شاعران و اندیشمندان ما، گاه تنها بر مبنای روایات اغلب ناموثقی بررسی می‌شود که در تذکره‌ها از ایشان به جای مانده و گاهی این تحلیل‌ها تنها بر بنیاد جریان‌های سیاسی و مذهبی دوران آن‌ها بوده است که البته نمی‌توان منکر اهمیت آن‌ها شد و هر کدام در جای خود می‌تواند در تحلیل آثار، اساسی، مهم و رهگشا باشد؛ اما در این میان، تأثیر کهن‌الگوهای باستانی در ذهن و اندیشه گویندگان این آثار مغفول مانده است که در شیوه‌های جدید نقد و تحلیل متون به آن‌ها پرداخته می‌شود.

سرزمین ما ایران، محل تلاقی اندیشه‌هایی کهن تر از تاریخ است؛ اندیشه و آداب ساکنین کشاورز و دامدار بومی این سرزمین که تحت تأثیر تمدن بین‌النهرین بودند، با آیین و رسوم آریایی‌های مهرپرست که از یخبندان بزرگ جان به در برده و در طلب قلمروهای تازه به فلات ایران پا نهادند!

یکی از مشترکات این دو تمدن کهن، تقدیرگرایی وابسته به زمان است که هم در تمدن‌های میانرودان و هم در میان آریایی‌ها سابقه‌ای طولانی دارد و با تأثیرگذاری بر مکتوبات ایرانیان، تا حدی پیش رفته که در دوره‌ای تبدیل به آیینی مستقل به نام «آیین زُروانی» شده است.

پس از اسلام نیز قضایای کلامی جبرگرایی، یادآور این تفکرات دیرین است. امروزه با مدد گرفتن از شیوه‌های جدید نقد و هرمنوتیک، می‌توان تمایزی بین گرایش‌هایی که صرفاً جبرگرایی کلامی انگاشته شده‌اند با تقدیرگرایی و درون‌مایه‌های کهن‌الگویی در اشعار و ابیات شاعران متفکر ایرانی یافت.

اگرچه مسئله تقدیرگرایی جبری/زُروانی به‌مرورزمان و با توجه به وقایع تاریخی و اجتماعی دستخوش تغییرات شده است، اما ردپای آن در بسیاری از آثار نظم و نثر ما مشهود و قابل پیگیری است. وقتی خواننده‌ای متنی را می‌خواند یا می‌شنود، نه تنها تلاش می‌کند معنای واژه‌ها را بفهمد، بلکه درصدد است مقاصد نویسنده یا سخنگو را نیز استنباط کند. پاره‌ای از جمله‌ها یا قطعه‌ای از گفتارها را از نظر معنا نمی‌توان فهمید، مگر اینکه انسان بداند چه کسی صحبت می‌کند، درباره‌ی چه چیزی یا چه کسی حرف می‌زند و چه زمانی و در چه مکانی مطلب را بیان کرده است.

شناخت و درک عمیق از معناهای نهفته در متون ارتباطی، مستلزم استفاده از روش‌های تحلیل کیفی در این عرصه است. در این میان با توجه به نظریات جدید متن‌پژوهی و زبان‌شناسی از جمله ساختارگرایی و نظریه تحلیل گفتمان، یک متن را بایستی به عنوان یک کل معنادار نگرست و این معالزوماً در خود متن نیست. هیچ متنی خنثی یا بی‌طرف نیست، متن‌ها همگی بار ایدئولوژیک دارند و در هر گفتمانی حقیقتی نهفته است؛ اما در عین حال، هیچ گفتمانی هم دارای تمامی حقیقت نیست. یک متن یا گفتار واحد، توسط انسان‌های مختلف به گونه‌های متفاوتی نگرسته می‌شود. نقدهای جدید ادبی و علم هرمنوتیک، سعی دارند با مطالعه اثرات ظاهری گفتار، ساختار تولید و زمینه وقوع متن یا گفتار یعنی عوامل بیرون از متن (مانند بافت موقعیتی، فرهنگی، اجتماعی و...)، به تحلیلی دست پیدا کنند که رابطه بین تشکیل ایدئولوژی و تشکیل گفتار و تأثیرات آن را آشکار سازد.

مباحث مربوط به عقاید معتزله و اشاعره در ایران که برای زمان‌های مدیدی گفتمان عصر (Discourse) بوده، در اصل بر پایه نگرش اولیه انسان به فاتالیسم و دیترمنیسم شکل گرفته است؛ بنابراین پرداختن به مقوله «جبر و اختیار» به شکل بسیار مختصر و ساده نیز لازم است. باید به این نکته توجه داشت که بحث تقدیرگرایی و فاتالیسم، دیرینه‌تر و شایع‌تر از مقوله جبر و اعتزال است.

بسیاری از متفکران و سخنوران با آگاهی و دانسته، در شعر و سخن از این دو مکتب پیروی می‌کردند؛ چراکه در دوره‌های خراسانی و عراقی اکثراً شعر و ادب ابزاری برای نمایاندن فلسفه و جهان‌بینی خاص شاعر بوده است و شاعران و دبیران، با علوم عقلی بیگانه نبودند. بدین ترتیب در باب تأثیرپذیری از نحله‌های فکری پیشین، ناخودآگاه جمعی زُروانی/مهری نمی‌توانسته تأثیر چندانی بر آنان داشته باشد. به‌هر روی الگویی که در بیان اعتقادات اشعری و جبری و گاه حتی در رد آن در ابیات نشان می‌دهند، به شکل واضحی بیش از آنکه با عناصر زبانی و فکری اسلامی نزدیک باشد، با مؤلفه‌های تفکر زُروانی مطابقت دارد.

الگویی که از آن به عنوان «الگوی تقدیرگرایی زُروانی» یاد می‌کنیم، در واقع نمودهای ظاهری عنصر جبرگرایی در شعر و در ارتباط و هم‌نشینی با واژه‌هایی است که مؤلفه‌های تفکر مهری/زُروانی را در بطن خود حمل می‌کنند.

کلماتی نظیر «فلک، چرخ، گردون، اختر، کوکب، کوکبه، ستاره» و از این قبیل، مشخصاً در منابع اولیه و اصلی تفکرات و علوم اسلامی جایگاهی برای تعیین سرنوشت ندارند و کلاً از این جهت این الگو با اصول اولیه اسلام مغایر است؛ درحالی که به شهادت مستندات تاریخی دربارهٔ مغان و سابقهٔ آنان در تنجیم و هیئت، بار معنایی این واژه‌ها از مشخصه‌های بارز ایرانیان باستان است.

داستان سه مُغی که با تنجیم، ولادت عیسی (ع) را رصد کرده و به دنبال او تایت اللحم رفته بودند، اشکال شمس‌ای و ستاره‌مانند در معماری به‌جامانده از این تفکر در ایران و اروپا، ابیاتی که به مشاوری با حکیمان و اخترشناسان برای تعیین سعد و نحس و قران و زایچه و از این قبیل اشاره دارد؛ نه تنها از قدیم‌ترین دوران زبان فارسی در دست است، بلکه حتی حیات خود را تا امروز و قرن حاضر در فضای فکری ما ایرانیان حفظ کرده است.

به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد گلیم بخت کسی را که یافتند سیاه
(حافظ، ۱۳۹۰: ۳۷۳)

چه جای من که بلغزد سپهر شعبده‌باز از این حیل که در انبانه بهانهٔ توست
(حافظ، ۱۳۹۰: ۲۵)

در بحث بررسی تأثیرات خودآگاه و ناخودآگاه که شامل ناخودآگاه جمع نیز می‌گردد، توجه به اوضاع و احوال زمانهٔ شاعران و محیط پیرامون آنان، تأثیر رویدادهای تاریخی مثل حملهٔ مغول یا جنگ‌های صلیبی و نیز تحولات بنیادین فکری در اروپای قرون وسطی و قبل از آن نیز ضروری است.

در پژوهش‌های تاریخی در باب ادیان و نحله‌های فکری، ریشه‌های تاریخی تفکر تقدیرگرا در میان اقوام آریایی و بین‌النهرین که اسطوره‌ها و اندیشه‌های بالنسبه مشترکی داشته‌اند، توسط کسانی چون «نیرگ» و «زنر» مورد توجه قرار گرفته است. تأثیر و نفوذ آیین زروانی که مشابهت‌های انکارناپذیری با پایه‌های اعتقادی جبری در دین ایرانی زرتشتی و حتی آیین‌های مهری دارد، این احتمال را که بعدها منبع اثر در شیوهٔ اشاعره و معتزله بوده باشد، تقویت می‌کند.

اندیشه باستانی زُروانی که به اعتقاد بسیاری از دانشمندان جزو اولین دین‌های ایرانی و متقدم بر مزدپرستی است، در دوره‌های بعد با رسمی شدن آیین زرتشت در ایران از میان رفت و همچنان حضور خود را (گرچه کمرنگ‌تر از گذشته) در بخش‌های متأخر اوستا مثل مهریشت ادامه داد.

رد پای این حضور را می‌توان با تداوم استفاده از واژه‌هایی نشان‌دار در متون و اشعار فارسی پی گرفت. واژه‌های «بخت»، «اقبال»، «زمانه»، «دهر»، «گیتی» و از این دست که در آثار بسیاری از شعرا و نویسندگان ما به کار رفته‌اند، حامل همان عوامل برون‌زمانی نظیر شرایط خاص زمانی و موقعیت اجتماعی، فرهنگی و پیش‌زمینه‌ها و کهن‌الگوهای قومی-مذهبی (همچون کهن‌الگوی زُروان) و (discourse) خاص زمان یعنی «جبر و اختیار» هستند.

بحث اصلی ما در این کتاب این است که واژه‌هایی که دال بر «بخت» و «اقبال» هستند، در لایه‌های زیرین خود علی‌رغم تفکر اشعری یا معتزلی، از بار معنایی بسیار کهن‌تر یعنی زُروانی-مهری برخوردارند.

در این اثر، ابتدا واژه تقدیر از منظر. واژه‌شناسی و ترمینولوژی مورد بررسی قرار گرفته و ضمن تعریف اصطلاح فاتالیسم و تقدیرگرایی در فلسفه و کلام، شرح مختصری هم راجع به انواع جبرگرایی در فلسفه غرب و تفاوت آن با فاتالیسم ارائه شده است. از دید نظریه‌پردازانی چون «گادامر» (که شیوه آنان در این مختصر، برای بررسی شواهد و ابیات، مبنا قرار گرفته)، یک اثر فرایندی ناشی از تقاطع افق‌های تاریخی خواننده و متن است و چون این افق‌ها باهم متفاوت‌اند، به‌هرحال از یک متن معانی متفاوتی دریافت خواهیم کرد.

در این مورد، توجه به سنت، تاریخ، عوامل فرهنگی و موروثی یک جامعه برای درک و نقد همه‌جانبه متن لازم است و برای فهم یک اثر، خواننده گزیری از آنچه «گادامر» آن را «مدار تأویل» می‌خواند، ندارد؛ یعنی برای فهمیدن جزء، باید به کل و برای فهمیدن کل، باید به جزء متوسل شد. حتی «هرش» هم که اختلافاتی در باب تقدم معنی و سخن با «گادامر» دارد، می‌گوید معنا ثابت و متقدم بر لفظ و سخن است. بنابراین، مقصود نویسنده واحد است؛ اما بقیه تفاسیر چنانچه در چهارچوب معانی قصدشده قرار بگیرند، به‌عنوان دلالت‌های دیگر اثر، پذیرفتنی و معتبرند.

بر پایه این نظرات، در بخش بعد درباره دلالت‌های زبانی بر مبنای نظریه‌های ساختارگرایی و تحلیل گفتمان توضیح داده شده و به اغراض ثانوی گزاره‌ها و تداعی‌های برآمده از واژگان، پرداخته شده است. همچنین به رابطه بین زمینه متن با عوامل فرامتنی چون بافت فرهنگی/اسطوره‌ای اصطلاحاتی نظیر بخت و اقبال توجه شده است.

با توجه به اینکه برای پیگیری مفهوم فرامتنی «تقدیر» در بخش شواهد و مثال‌ها، واژه‌هایی نشان‌دار برگزیده شده و بررسی شده‌اند؛ اصطلاح بخت و مترادفات آن جداگانه مورد بحث و تبیین قرار گرفته‌اند.

از دیگر سو، سرنوشت‌باوری به شکل عام و تقدیرگرایی زُروانی به طور خاص، با مسئله زمان گره خورده است. در واقع یکی از عوامل بازدارنده‌ای که انسان آن را مانعی برای تحقق کامل اراده خود می‌شناسد، بُعد محدودکننده زمان است که نزد فلاسفه و متکلمین اسلامی هم مورد توجه بوده و همواره به طریقی با جبر و اختیار پیوند خورده است. به خصوص زمان محتوم مرگ که شاعران و سخنوران در تمامی اعصار و به همه زبان‌ها درباره آن سخن گفته‌اند. از این رو ماهیت زمان، تلقی فلاسفه و اهل کلام از زمان و در ادامه زمان اسطوره‌ای و زُروان دیرنگ خدای (خدای اسطوره‌ای زمان نزد ایرانیان)، مورد توجه واقع شده است.

بدین منظور، برای روشن تر شدن چگونگی تأثیر کهن‌الگوی سرنوشت‌باوری در شاعران ایرانی، تاریخچه‌ای از تقدیرگرایی و ریشه‌های آن نزد ملل مشرق زمین ذکر شده و در پی آن ماهیت تقدیرگرایی و چگونگی انتقال آن از آیین‌های زُروانی، مهری، زردشتی و نهایتاً دوره ساسانی به عصر پس از اسلام، بررسی شده است.

پس از اسلام، در ایران (که فرهنگی ترین و دیرینه ترین قلمروی حکومت اسلامی به شمار می‌رفت)، قضیه جبر و اختیار که از گفتمان‌های جدی این عصر بود، همچون بسیاری از قضایای فلسفی دیگر تحت تأثیر آرا و اندیشه‌های ایرانیان قرار گرفت؛ تا جایی که می‌توان ادعا کرد جبر متکلمین اسلامی نه به طور کامل، اما تا حد زیادی متأثر و دنباله همان تفکر زُروانی است. به دلیل همین ارتباط، در بخش‌های بعدی به تعاریف و تاریخچه جبر و اختیار و اصول عقاید اشاعره و معتزله پرداخته شده است.

در ادامه بحث، افزون بر مرور نموده‌های متفاوت تقدیرگرایی در شعر و اندیشه ادیبان؛ از آنجا که تقدیرگرایی رابطه تنگاتنگی با شرایط تاریخی، اجتماعی و گفتمان‌های مذهبی



هر دوره دارد، اوضاع و احوال فرهنگی، اجتماعی و مذهبی قرن چهارم تا هفتم مطرح شده است. در این مبحث مقاطعی از تاریخ، یا نحلّه‌ها و نهضت‌هایی بررسی شده‌اند که بسترهای فرهنگی و اجتماعی تقدیرگرایی را هموار کرده‌اند و یا بالعکس مثل نهضت شعوبیه یا قیام ابومسلم که منتج به تشکیل حکومت‌های ایرانی شد، زمینه را برای اختیارگرایی و خردگرایی فراهم آورده‌اند.

در بخش شواهد و مثال‌ها، رد پای «تقدیرباوری» در ابیاتی از فردوسی، سنایی، نظامی، منوچهری و فرخی با ارائه شواهد و ابیاتی از این بزرگان به‌طور جداگانه بررسی شده است. در این قسمت، ضمن بیان شرحی در باب شرایط تاریخی و فرهنگی و شخصیت اجتماعی/ادبی هر یک از این شخصیت‌ها (از عصر فردوسی تا حمله مغول)، دلالت‌های لفظی و جنبه‌های هرمنوتیک این اندیشه و کاربرد ثانویه واژه‌های نشان‌داری مثل «بخت»، «اقبال»، «زمانه»، «فلک» و ... در متون ایشان (که بر مفهوم تقدیرگرایی دلالت دارند)، در چهارچوبی مشخص و هدف‌دار بررسی شده است.

از آنجا که بسامد این گونه اصطلاحات و واژه‌ها در شعر فارسی بسیار زیاد است، برای جلوگیری از تکرار موضوع و اطالۀ کلام، تنها ابیاتی انتخاب شده‌اند که شامل موضوعات مربوط به نفوذ الگوهای زروانی در اندیشه آنان بوده‌اند؛ موضوعاتی چون بی‌ثباتی بخت و تقدیر (این که گاه زمان به مثابه عامل تعیین‌کننده تصادفی عمل می‌کند)، شکایت به آسمان و ستارگان (که تعیین‌کننده تقدیر موجودات شمرده می‌شوند)، این موضوع که زمان و بخت مثل کارگزاران عدل الهی به افراد پاداش نیک و جزای شر می‌رسانند، تجسم زمان (به شکل و خصال انسان بر اساس باورهای کهن‌الگویی و اسطوره زروان)، ارتباط تقدیر و نقش زمانه با زوال و مرگ و تن دادن به تسلیم و مرگ در برابر سرنوشت محتوم و از این قبیل موضوعات.

افزون بر آن، آثار خودآگاه این اندیشه و تأثیرات ناخودآگاه جمعی تقدیرگرایی (آرکی تایپ‌های زروانی) بر آرا و اندیشه‌های ادبا و اندیشمندان ایرانی نیز مورد بررسی قرار گرفته است.

در پایان مباحث، این نکته مورد توجه قرار گرفته که تقدیر و مترادفات آن (با همان دلالت فلسفی و بار معنایی تاریخی)، چنان سایه گسترده‌ای بر سر ما فارسی‌زبانان انداخته است که نادیده انگاشتنش ممکن نیست. هرچند این اندیشه گاه لباس دیگری بر تن می‌کند

و نام دیگری می‌پذیرد؛ اما به نظر می‌رسد اعتقاد به تقدیر جاری بر زمان و جبر ناشی از آن، به عنوان یک کهن‌الگو و پس‌زمینه تاریخی در ذهن شاعر ایرانی باقی مانده است و لابه‌لای سطور با کلام و دلالتی خودنمایی می‌کند که اغلب تنها منشأ آن، ناخودآگاه شاعر و نویسنده است که با اصطلاح «تقدیر» رخ می‌نمایاند. توجه به کاربرد این اصطلاح، می‌تواند جنبه‌هایی ناپیدا از سیر تفکر ایرانی را در این سالیان نمایان سازد.

این اثر، در واقع مقدمه و آغاز راهی است که تنها به گوشه‌ای از شواهد تقدیرگرایی و زُروانی‌گری در آثار و نوشته‌های فارسی پرداخته است و به شرط حیات، پیگیری و تأمل درباره این شواهد در نظم و نثر دوره‌های بعد (حتی در دوره معاصر) قابل‌ارائه خواهد بود. بر خود فرض می‌دانم پروردگاری را سپاس گویم که موهبت درک محضر بزرگوارانی چون اساتید عزیز جناب «دکتر دادبه» (که در جایگاه استادی در حق این کمترین شاگردشان، پدری هم کرده‌اند) و جناب «دکتر شمیسا» را به من ارزانی داشت که هریک در جایگاه خود یگانه روزگار و گوهرهایی قدرناشناخته‌اند. این بزرگان از معرفت خود، چنان پرتوی از هزاران خورشید درخشان بر جان من تابانده‌اند که تا ابد دلم را روشن و گرم می‌دارد. سایه پرمهرشان بر سرم مستدام باد.

و باز خدا را سپاس می‌گویم که نعمت بهره‌بردن از منش استادی مشفق چون «دکتر پروین گنابادی» را نصیب کرد که از ایشان ارادت و احترام به استادان و بزرگان را دیدم و آموختم و از اندیشه منورشان بسی فیض بردم.

مرمر حسامی